



● کامران پارسی نژاد نقد کتاب شعله و شب

نوشته ی راضیه تجار

چاپ اول، تابستان ۱۳۷۶

تعداد ۵۰۰ نسخه

انتشارات قدیانی

فضا و درونمایه دارند، از خود ابتکار نشان داده و محیط پیرامون قهرمانان خود را که در شرایط خوبی قرار ندارند و اغلب از لحاظ روحی و جسمانی در رنج می باشند، بسیار خوب، لطیف و زیبا به تصویر می کشند. البته او گاهی از عناصری چون کلاغهای سیاه، تاریکی، آسمانی تیره ... استفاده می کند اما اگر از بالا به اثر بنگریم شاهد اثری زیبا با محیط خوب و دلنشین پیرامون شخصیتها هستیم.

«موهای جوگندمی اش از زیر روسری بیرون افتاده بود. چشمهای کوچک عسلی رنگش میان چینهای ریز و درشت صورتش هنوز برق چشمه ای را داشت که روزی زلال زلال بود ... تکیه بر عصای چوبینش داشت تا به کمک آن طول اتاق را طی کند. به در که رسید ایستاد. چفت آن را باز کرد. نگاهی به حیاط انداخت که نیمه روشن بود. چشم بر چهار گوشه اش چرخاند. بوی گلهای یاس چون بچه هایی که به دامنهش بیاویزند، دورش را گرفت». («فانوس و شب»، ص ۶۴)

«شاخه ای بازویم را می چسبید. گاهی پره هایش را به صورتم می کشد. به دیوار شیشه ای گلخانه تکیه می دهم و چشمها را هم می گذارم. عطر گلها گیجم کرده است ... پروانه ای از جلو صورتم می گذرد. با صدای تلنگر دانه های درشت باران تابستانی بر سقف گلخانه از جا می پریم ... («پرواز از ارتفاع متروک»، ص ۸)

صحنه ها زیبا و رمانتیک خلق شده است و خواننده در عین حال که شاهد به وقوع پیوستن حوادث تلخ و دراماتیک است، با این حال احساس ناراحتی شدید نمی کند و محیط پیرامون

مجموعه داستان «شعله و شب» سیزده داستان کوتاه را دربرمی گیرد. نکته قابل تعمق مشترک بودن محور محتوایی و جانمایه داستانهاست، به گونه ای که مضمون «تنهایی و غربت انسان» بستر تمامی قصه ها را تشکیل می دهد. در این کتاب غالب شخصیتهای خلق شده در تقابل با موانع و مشکلات بسیار وامانده و تنها هستند. برای مثال در «پرواز از ارتفاع متروک» مردی که از موقعیت اجتماعی خوبی برخوردار است خودکشی می کند. در «زمزمه باغ» نبات دختر باغبانی است که مورد بی مهری والدین قرار گرفته و همچون «سببی کرمو» در حال نابودی است. شخصیت اصلی داستان «قلب» با جمع آوری اشیاء هتفه سعی در پر کردن خلأ زندگی دارد. «فانوس و شب» درباره پیرزنی است که یکی از فرزنداناش راهی جبهه شده و فرزند دیگرش به دنبال پول درآوردن است. پیرزن منتظر بازگشت آنهاست. پس به طور کلی می توان گفت که مضمون تنهایی در این کتاب از زوایای مختلف نشان داده شده است و نویسنده تمام تلاش خود را در این راه مصروف داشته است.

معمولاً نویسندگان از عنصر فضا سازی به عنوان ابزاری در جهت نیل به اهداف خود استفاده می کنند. برای مثال نویسنده ای که می خواهد داستانش پایان بندی ناخوشایندی داشته باشد از همان ابتدا با فرو بردن شخصیتهای خود در فضا و محیط بسیار نامطلوب و گاه وهم انگیز، ذهن خواننده را آماده پذیرش واقعه ناگوار می کند و به نوعی شرایط محیطی را با مضمون اصلی داستان تطبیق می دهد. در صورتی که راضیه تجار برخلاف این دسته از نویسندگان که سعی در هم سو کردن

شخصیتها او را نمی آزارد و چون بختک بروی قلبش نمی نشیند؛ بلکه اجازه می دهد تا شخصیتها و رفتارهایشان جدای محیط پیرامونشان مورد بررسی قرار گیرند. همان طور که گاه اتفاق می افتد که برای مثال فردی در یک روز بسیار زیبا و آفتابی خودکشی کند و محیط پیرامونش بسیار زیبا و دل انگیز باشد. نویسنده به منظور زیباسازی فضا و محیط داستان از درختان، حیوانات و پدیده های طبیعی خاص نیز استفاده کرده است. تکرار زیاد این اسامی در اغلب داستانها هدف اصلی نویسنده را به وضوح بیان می کند و توانمندی او را در رنگ بندی و آرایش صحنه ها مشخص می نماید.

گیاهان و درختان: دیفن باخیا، فتوسهای بالارونده، گلهای فندقی سرخ و بنفش، گلدان، باغ سیب، بیدمجون، گل یاس، گل سرخ ...

پدیده های طبیعی: باد، باران، چشمه ...

حیوانات: قو، پروانه، چلچله، ماهی، کبوتر ...

گذشته از چیرگی نویسنده در تصویرسازی و خلق صحنه ها، استفاده از واژگان مناسب و کاربست بجای لغات از دیگر مواردی است که در این اثر برجسته می نماید.

«روی درختهای بلند کاج، کلاغها قار می زنند. مردی همراه توده های برف غبار آبی هوارا پارو می کند. زنی با چادر سیاه در خم کوچه می پیچد... می خواهم قدمها را تندتر بردارم. اما کفشهایم لبالب از برفابه هستند...» («پرواز از ارتفاع متروک»، ص ۱۶)

«چیزی نبود در منظر او جز گل و گیاه و زلال آب و رقص فواره و در دل جوششی چون جوشش خون در رنگ تانگ... که عنقریب می آمد مرد». («سایه سار تقدیر»، ص ۷۹)

با خواندن اولین داستان درمی یابیم که نویسنده از حوزه بلاغی و درجه رسانگی ساختارهای نحوی زبان آگاهی دارد. کلامش موجز، محکم و دلنشین است و قادر است ذهن خواننده را به هر کجا که می خواهد ببرد. افزون بر موارد یاد شده استفاده از نماد و مفاهیم پشت پرده نیز بر زیبایی اثر افزوده است و نویسنده را در کار ساخت فضا و درونمایه داستان یاری نموده است. به طور کلی می توان گفت کتاب «شعله و شب» یک مجموعه داستان نمادین است. استفاده از حیوانات، اشیاء پدیدارهای طبیعی ... به عنوان نماد بیانگر گوشه ها و زوایای تاریک شخصیتهای داستانی است. «پروانه» در «پرواز از ارتفاع متروک» نمادی از میل درونی شخص به رهایی و آزادی است. در «مزمزه باغ» میوه های کرم خورده نمادی از وضعیت روحی دختر است. او چون سیبهای کرمو در حال خراب شدن است. در داستان زیبای «قلاب» اشیاء عتیقه نمادی از خود قهرمان داستان است. همان طور که می دانید نمادها با توجه به شرایط، محیط، درونمایه و مضمون اصلی داستان شکل می گیرند و مشخص می شوند. به همین دلیل امکان دارد یک نماد با مفاهیم گوناگون در دو داستان استفاده شود. در «سفر سبز» پروانه نماد مرگ است. در صورتی که در داستان فوق پروانه نمادی از

رهایی بود. در «فانوس و شب» از ماهی مرده و در «باهم ولی تنها» از گربه به عنوان نماد استفاده شده است که در جای خود به آنها خواهیم پرداخت.

نویسنده در صدد است تا با خواننده رابطه حسی برقرار سازد و بیشتر هم خود را در شرح یک احساس خاص، برخوردی ساده و مطرح ساختن مسائل خانوادگی و اجتماعی گذاشته است. به همین دلیل منطقی است اگر او به زیبایی کلام و خلق تصاویر رمانتیک و احساس برانگیز توجه خاص نشان دهد و رویای ساختمان داستانش را ظریف و زیبا بیافریند. در نظر داشتن چنان عناصری در خلق داستان، ناگزیر نویسنده را از پردازش مضامین پیچیده و عمیق دور می سازد و داستان را به شرح ماجرای ساده تبدیل می سازد. در بیشتر داستانها جز «پرواز از ارتفاع متروک» متأسفانه مکتوبات ذهنی شخصیتها مطرح نمی شود و علل و عوامل شکل دهنده حوادث و سرنوشت شخصیتها معین نیست. در داستانهای کوتاه تجار حالات و حرکات شخصیتها در سطح قرار دارند و ظرف وجودی آنها مشخص نیست. نویسنده مشکلات جامعه و روابط ناسالم خانواده ها را می بیند و به خوبی آنها را احساس می کند و قادر است به راحتی با بهره گیری از قدرت خلاقیت خود آنها را به خواننده القا نماید، اما متأسفانه این احساس انتقال یافته در همان حد و به همان شکل دست نخورده باقی می ماند و چیزی ورای یک احساس در داستانها مطرح نمی شود. خواننده طرح احساس را به عنوان زمینه کار می پسندد و بعد از آن در صدد است تا دیدگاه خاص نویسنده را نسبت به آن قضیه درک نماید، از جهان بینی او مطلع شود و نقطه نظرات خود را با نویسنده بسنجد، به همین دلیل در آثار تجار جهان بینی خاصی دیده نمی شود و کنشها، گفتگوها و کشمکشها صرفاً برای به تصویر کشیدن احساسی خاص به کار آمده اند و نویسنده از آنها برای مطرح کردن مفاهیم پیچیده و نقطه نظرات خود استفاده نکرده است.

عنایت و توجه به مطرح کردن احساس و خلق داستانی صرفاً حس برانگیز باعث شده تا ناخودآگاه حالت تعلیق - که یکی از مهمترین عناصر داستانی است - در اکثر داستانها جز «پرواز از ارتفاع متروک» از میان برود. اصولاً کشمکشها و چالشهای موجود در داستان خواننده را به هیجان نمی آورد. طرح داستانها بسیار ساکن است و در آن حرکتی دیده نمی شود. خواننده با تغییر صحنه و مکان مواجه نمی شود، به همین دلیل گاه در سربالاییهای سخت قرار می گیرد و اگر زیبایی کلام وجود نداشت شاید کتاب را برای مدتی به کنار می گذاشت. نکته قابل توجه آن است که اکثر داستانها فاقد نقطه اوج، عمل صعودی و عمل فرودی است. حرکت داستان از نقطه شروع و پایان در یک خط مستقیم است و داستانها فاقد فراز و نشیب است. در «پرواز از ارتفاع متروک» بیشتر عناصر به خوبی مورد استفاده قرار گرفته شده است. نویسنده به دقت ذهن پریشان مرد را مشخص می سازد و در داستان هیجان می آفریند و از عنصر شک و انتظار

به خوبی استفاده می‌کند. شخصیت اصلی داستان مردی است که در رفاه مالی قرار دارد و به هر آنچه می‌خواسته رسیده است، اما از جنبه احساسی و عاطفی نتوانسته خود را ارضا نماید و روابط بین او و همسرش به سردی گراییده است. به همین دلیل تصمیم به خودکشی می‌گیرد و در پایان داستان این کار را انجام می‌دهد. تغییر زاویه دید نکته مهم و قابل توجهی است که باید به دقت بررسی شود. نویسنده با ظرافت هرچه تمامتر مدام زاویه دید داستان را از اول شخص (من راوی) به سوم شخص تغییر می‌دهد تا به هدف خود دست یابد و هنگامی که می‌خواهد ذهنیت شخصیت اصلی داستان را مطرح سازد، به زاویه دید اول شخص روی می‌آورد و آنجا که می‌خواهد رفتار و کنشهای او را به تصویر بکشد چون دوربینی به تصویربرداری از صحنه‌ها و گفت‌گوها می‌پردازد تا در پایان داستان صحنه خودکشی فرد را با زاویه سوم شخص توصیف نماید. البته نویسنده در این داستان برجسته هم سعی در مطرح کردن علت اصلی خودکشی و دوری این دو تن ندارد. خواننده تنها می‌تواند ثروت و مال اندوزی مرد را عامل جدایی آنها تصور کند. با این حال تجار در شرح عوالم ذهنی مرد از جریان سیال ذهن به خوبی استفاده کرده است، به گونه‌ای که حضور راوی و نویسنده در این بخشها اصلاً مشخص نیست. به نظر می‌رسد صحنه فرار شخصیت اصلی داستان و همسرش شهروز زاید است. در این صحنه تنها این دو تن اعتراف می‌کنند که آدمهای خودخواهی هستند و خود را به موش صفتی تشبیه می‌کنند. نویسنده می‌توانست به راحتی با حذف صحنه بمباران و فرار این دو تن و گنجاندن این مضمون در مکالمه آن دو به هدف خود برسد. داستان کوتاه «پرواز از ارتفاع متروک» به هشت بخش کوچک تقسیم می‌شود. علایم خاصی در این بخش بندی وجود ندارد بلکه با کمی فاصله صحنه‌ها و موقعیتهای مختلفی توصیف شده است. آخرین نکته در این داستان وجود یک جمله زاید است که درونمایه اصلی داستان را به لایه سطحی آورده و همه پیام داستان را شمار گونه مطرح ساخته است. از این رو بهتر بود چنین جمله‌ای در مکالمه بین زن و مرد گفته نمی‌شد: «به خاطر یک دنیا فاصله»

داستان «زمزمه باغ» در روستایی رخ می‌دهد. نبات دختر یک باغبان است که به تازگی مرده است. هیچ کس به فکر دختر نیست. او باید سخت کار کند و چون سببی کرمو از میان برود. خاتون زن روستایی به نبات می‌گوید: «عجب هنوز هم نمی‌خواهد شوهرت دهد؟». پدر در لحظات مرگ به دختر اعتراف می‌کند:

«در حق تو کوتاهی کردیم نبات، خیلی بیش از اینها باید به تو می‌رسیدیم دختر».

باغ در حال خشک شدن است. نبات به خوبی بر این موضوع آگاه است و مدام آن را به دیگران گوشزد می‌کند «باغمان خشکیده. باید به آن سر بزیم».

در حقیقت باغ نمادی از وجود خود دختر است. اگر به باغی نرسند و تنها بخواهند از میوه هایش استفاده نمایند، روزی

می‌خشکد و از میان می‌رود. نبات تصمیم می‌گیرد برخلاف نظر مادر، پدر را به دکتر برساند. مادر عقیده دارد او خوب می‌شود اما نبات با کمک دیگران او را سوار مینی بوس می‌کند اما بعد از طی مسافتی پدر می‌میرد. در واقع هشدار پدر به دختر به خاطر باغ سیب نیست بلکه منظور پدر از گفتن سیبها، خود دختر است. بعد از مرگ پدر، نبات به وظایف زیاد خود ادامه می‌دهد. او که در آرزوی تحصیل بوده به تدریج شاهد گذر عمر خود می‌شود، آن چنان که تمام خواهرانش به خانه بخت می‌روند و او همچنان در کنار مادر می‌ماند. در این داستان نویسنده علت اصلی عدم توجه والدین به نبات را مشخص نساخته است. چرا دختران دیگر مانند نبات مورد ظلم پدر و مادر قرار نگرفتند؟ چرا همه به خانه بخت رفتند به غیر از نبات؟ نویسنده ازدواج را به عنوان پایان خوش برای نبات تصور می‌کند، چیزی که هرگز به آن دست نخواهد یافت. در صورتی که خواننده قرن حاضر به خوبی می‌داند که ازدواج ملاک حتمی خوشبختی نیست. در داستانهای کلاسیک رسیدن دو دلداده به هم و ازدواج به عنوان پایان خوش محسوب می‌شده، در صورتی که برای خواننده قرن کنونی این سؤال مطرح است که آیا واقماً دو دلداده که به هم عشق می‌ورزند، پس از ازدواج خوشبخت هستند؟ آیا اختلاف نظرها و مصایب گوناگون، عشق را به تنفر مبدل نمی‌سازد؟ چه تضمینی وجود دارد که نبات پس از ازدواج بدبختتر نشود؟

داستان «قلاب» که با نثری شاعرانه و احساسی نوشته شده است، از شخصی حکایت می‌کند که خود را کنج خانه زندانی ساخته و تنها سرایدار اجازه ورود به خلوت او را دارد. او که از محبت پدر و مادر بی نصیب بوده تمام زندگی خود را صرف جمع آوری اشیاء عتیقه کرده است.

«برابر مجسمه مردی ایستاد گوزپشت با صورتی عبوس و نگاهی سرد. به یاد پدر افتاد که با چهره‌ای سنگی نشاط کودکانه اش را، هیچ گاه پاسخی نداده بود.» (ص ۲۸) نماد در این داستان مهمترین و برجسته ترین سازه داستانی محسوب می‌شود. اشیاء عتیقه سمبلی از انسانهایی است که به اشیاء بی مصرف مبدل شده‌اند و چون یک عتیقه دیگر مورد استفاده و کاربرد عملی قرار نمی‌گیرند و در واقع مرده‌اند و در گوشه‌ای خاک می‌خورند. افرادی که روزگاری فعال بودند و چون آن شیء عتیقه مورد استفاده عملی قرار می‌گرفتند، هم اکنون بدون تحرک به گذر عمر نگاه می‌کنند و زندگی پویایی ندارند. شیوه روایی نویسنده در این اثر زیباست و تصویرسازی آن تحسین برانگیز.

«با هم ولی تنها» پیرزنی ناتوان و تنها را به تصویر کشیده است که با رؤیت عکس همسر مرحومش با خود واگویی می‌کند و از زندگی مشترک گذشته شکایت می‌کند. او که فرزندان و نوه‌های بسیاری دارد، تنهاست و هیچ کس به او توجه نمی‌کند. در حقیقت نویسنده در این اثر به خوبی توانسته علت تنها بودن زن را مشخص سازد. سردی روابط بین دو همسر و دیدگاههای غلط

مرد به زندگی از جمله مواردی است که به فرزندان چیزی جز سردی روابط و عدم توجه به یکدیگر را نیاموخته است. دختر به راحتی به مادر می گوید:

«اگر کاری ندارید تلفن را قطع کنید. بناست یکی از دوستانم ...» (ص ۴۹) حتی وقتی پیرزن اشاره می کند که قلبش بیمار است دختر از چیز دیگری حرف می زند. حضور نمادین گریه در داستان بر ارزش اثر افزوده است. سایه گریه به روی قلب پیرزن افتاده است. طرح چنین تصویری به این معنی است که پیرزن از خصلت و اخلاق گریه صفتی اطرافیان ناراحت است. دقیقاً بیماری قلبی پیرزن به خاطر سایه گریه است که همان سردی و عدم توجه فرزندان به اوست. در جایی دیگر از داستان پیرزن با خود می گوید:

«آدمها تو عمرشون دو دفعه تاتی تاتی می کنن: اول و آخرش».

می دهد.

«شعله و شب» که نام اصلی مجموعه داستانها نیز هست به دنیای فرشتگان وارد می شود. پیام اصلی داستان گذر عمر است. فرشته جوان بالهایش را درمی آورد و چون انسانی وارد خانه می شود تا غذایی بخورد و دوباره به کارش بازگردد. در مکالمه بین او و همسرش معلوم می شود که پدر بزرگ بالهایش را از دست داده و پیر شده است. فرشته جوان متأسف است که روزی او نیز چون پدر پیر می شود. بی شک انتخاب نام این داستان به عنوان نام کتاب به دلیل اهمیت و برجستگی اثر نیست چرا که در این مجموعه داستانهای زیبای دیگری وجود دارند که از لحاظ فنی و محتوایی بر این اثر برتری دارند.

در داستان بسیار زیبای «روح گمشده» زیباترین برش از شخصیت انسانی تنها و سرخورده به نمایش گذاشته شده است. بیژاری از محیط کار، انواع صفها، خرید، روابط سرد خانواده

● نویسنده از حوزه بلاغی و درجه رسانگی ساختارهای نحوی زبان آگاهی دارد.

● کتاب «شعله و شب» یک مجموعه داستان نمادین است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از جمله مواردی است که در داستان مطرح شده است. انتخاب زاویه دید اول شخص بجا بوده و به خوبی نویسنده را در رسیدن به هدف خود یاری رسانده است. از نظر نویسنده گم شدن روح به منزله مرگ انسان است.

شخصیت اصلی داستان به شکل تمثیلی می گوید سه روز است که مرده ام. و به راستی اگر روح و امید انسان از میان برود مرگ انسان نیز فرا رسیده است. معمولاً هنگامی که فردی وفات می یابد اهل خانواده در جست و جوی عکسی از او هستند تا در روزنامه چاپ کنند و لباسهای سیاه می پوشند. نویسنده به شکل زیبایی گم شدن روح مرد را با چنین برخوردهایی از طرف زن نشان می دهد، گوی شوهرش به راستی مرده است.

«می فهمم که در تقلا بسیار است برای جست و جوی عکس تازه انداخته ام ... در حالی که دنباله رویان مشکمی که به سر بسته توی هوا پرپر می زند. شاید می خواهد چند جمله قلع کنند برای مشتاقین دریافت خبر چگونگی گم شدن روحم،

بهرتر بود چنین مضمونی با حرکت پیرزن به خواننده القا می شد و نویسنده از بیان آن از زبان پیرزن صرف نظر می کرد.

این داستان تقریباً به داستان «فانوس و شب» شبیه است. در «فانوس و شب» پیرزن تنها در خانه در انتظار بازگشت دو فرزند خود است. یکی به جبهه رفته و مفقود الاثر شده و یکی به دنبال پول و ثروت است. دختر همسایه به پیرزن مدام سر می زند و خریدهای او را انجام می دهد. پیرزن با خود می گوید هر کدام که زودتر بازگشتند دختر را برایش خواستگاری می کنم. در این داستان نیز چون «با من ولی تنها» بسیاری از اطلاعات از زبان شخصیت اصلی داستان به شکل گزارش مطرح می شود، به گونه ای که خواننده بلافاصله حضور نویسنده را در پشت کلام پیرزن احساس می کند. در این داستان خورده شدن ماهی توسط کلاغها و سرخماندن گلی که در میان قاب عکس بود، به روی سینه علسی که مفقود شده به شکل نمادین خبر از شهادت او

در آن سوی سیمها پیدا کند». (ص ۶۱)

دو داستان «در سایه سار تقدیر» و «نای و نوا» به سبک و سیاق حکایت‌های قدیمی نوشته شده است. داستان اول از حکایت جولا‌هه و مار «مرزبان نامه» اقتباس شده است و داستان دومی درباره حسن مؤدب و عالم صوفیان و رندان گذشته است. سبک و نثر هر دو داستان به شکل گذشته مطرح شده و نویسنده سعی کرده تا گفت و گوها و حتی جملات و عبارات را همچون گذشته بنویسد.

بارزترین وجه این دو داستان شاخصه‌هایی است که در داستانها و حکایات قدیمی وجود داشته و باعث جذابیت آنها بوده. نویسنده توانسته قالبهای گذشته را در داستان امروزی وارد ساخته و از آن استفاده نماید.

داستان «باغچه ای پر از بنفشه» از دختری می گوید که خاله اش او را نگهداری می کند. روزی خاله به او می گوید که پدرش که گویا معتاد و در بیمارستان بستری است می خواهد مرخص شود. تمام داستان درباره خوشحالی دختر نسبت به مرخص شدن پدر است بی آنکه داستان دارای پیامی باشد. این داستان حتی در حس برانگیزی نیز موفق نبوده و چون دو داستان «سفر سبز» و «یاسهای زرد» که با این داستان مضمونی متفاوت دارند نتوانسته با خواننده ارتباط برقرار سازد. نویسنده در دو داستان فوق نیز پیام مهمی را در لابه لای کلام راوی داستان نگنجانده و صرفاً مسأله مرگ و احتمالاً احساس یک انسان نسبت به این واقعه را بیان کرده است، اما این دو داستان به راحتی توانسته با خواننده ارتباط برقرار کند و خواننده را تحت تأثیر قرار دهد. بی شک حس برانگیزترین داستان در این مجموعه «تپله های شکسته زرد» است. مردی جوان که مدتی از مادر پیر خود مراقبت می کرده بی آنکه به او چیزی بگوید در یک روز

پایزی مادرش را از خانه خارج می کند تا به آسایشگاه سالمندان ببرد. شیوه صادقانه روایت خواننده را تحت تأثیر قرار می دهد، با پیرزن رابطه حسی برقرار می کند و موقعیت او را به خوبی درک می نماید. پیرزن تصور می کند که پسر قصد دارد او را به خانه دخترش معصومه ببرد و بارها در ماشین می پرسد:

«پس کو خونه معصوم؟»

پسر در جواب می گوید تو را برای زیارت می برم. اما پیرزن که احساس کرده به کجا می رود می خواهد بچه های معصوم را ببیند. در پایان داستان می گوید:

«بچه های ... معصوم»

در حقیقت نویسنده از بیان این گفته مقصود دیگری دارد و همان بچه های معصومی است که روزی بزرگ می شوند و معصومیت خود را از دست می دهند و به انسانهای بد طبیعت مبدل می شوند. پیرزن واقعاً تنهاست.

شخصیتهای داستان دچار شبیه ما هستند و تواناییهای آنها با ما یکسان است. نویسنده با چاپ این اثر قصد دارد بزرگترین مشکل و معضل جامعه یعنی تنهایی و غربت را مطرح سازد و با دقت و وسواس صحنه های جذاب و احساس برانگیزی بیافریند تا تأثیر کلام خود را دو چندان کند. البته همان طور که گفته شد داستانها فاقد حالت تعلیق و نقطه اوج است. اصولاً خلق داستانهای کوتاه بدون کنش و حرکت با ساختمان قوی کاری بس سخت و مشکل است. نویسنده قصد نداشته دام گستری کند و از این ترفند در نگاه داشتن خواننده استفاده نماید، اما اگر جدای از حرکت طولی داستان به جلو کمی به جوانب مختلف شکل دهنده هر واقعه توجه می شد و دیدگاه و جهان بینی خاص نویسنده در آثار گنجانده می شد، بی شک شاهد اثری ماندگارتر بودیم. □